

چکیده:

قلعهٔ عماد یکی از دژهای تاریخی مهم خراسان واقع در درهٔ کارد در شمال تومن لسه، اهالی محل از قلعهٔ عماد با متونهای «قلعهٔ ماد» و «ماس» یاد می‌کنند؛ لذا در متون تاریخی - ادبی عهد تیموری و بعد از آن از دژ مزبور با عنوان «قلعهٔ عماد» یاد شده است. این قلعه از نیمهٔ سدهٔ نهم هجری (پانزده میلادی) مورد استفادهٔ برای تیموری، خصوصاً ملاالدوله فرزند بایسنقر قرار گرفته و تا زمان شاه عباس اول صفوی (۹۹۶ تا ۱۰۳۸ هـ) نیز مورد استفادهٔ با محل توجه بوده است. ملاو بر قلعهٔ عماد «قلعهٔ کن» هم که در نزدیک قلعهٔ عماد است و قدیمه دیرینه دارد، در این مقاله معرفی شده است.

گرچه در صد سال اخیر اشاراتی مختصر به قلعه‌های عماد و کن شده اما به نظرمی‌رسد که به طور شایسته معرفی و شناخته نشده باشند، در نتیجه نویسنده به معرفی نسبتاً کامل این دو دژ - تاریخی پرداخته است.

مهدی سیدی

مرکز خراسان شناسی

## قلعهٔ عماد (ماد، مات) و آل دو دژ تاریخی در شمال توس

سرزمین خراسان با همهٔ نقش‌آفرینیهای تاریخی و جایگاه کلان فرهنگی هنوز ناشناخته مانده است. به رغم حدود پانصد سال حکومت «پرشویه‌ها» (پارتها) در این دیار، نه در تاریخ ایران شأن و جایگاه خراسان چنان که باید حفظ و روایت شده و نه حتی در شاهنامهٔ فردوسی حق این دوره با ذکر نام گزارده شده است، هرچند که گمان می‌رود بیشترین حوادث شاهنامه از روزگار همان پارتها (اشکانیان) نشأت گرفته باشد. شگفتا که دیار پر حادثه و حماسی توس ناشناخته‌ترین خطهٔ خراسان است. اغلب بناهای این دیار مجهول‌الهویه مانده‌اند، که از آن‌جمله بناهای مشهور به هارونیه، میل اخنگان، میل رادکان و دهها اثر دیگر است.

یکی از جاهای ناشناخته خطه توس درّه تاریخی «کارده» است، درّه‌ای که شهر تابران توس را به دژ تاریخی و شبه‌افسانه‌ای کلات مرتبط می‌کند. اگر روایات شاهنامه را از نظر تاریخی به جد بگیریم، این درّه همان است که گذرگاه «توس بن نوذر» هنگام لشکرکشی به توران زمین و عبور از دژ کلات بوده است.

به جز روستاهای رزان و آندرخ در مدخل درّه، قریه‌های درون آن نیز چون: کارده، آل و ژرف، اغلب تاریخی و بحث‌انگیز هستند.

دو اثر تاریخی در این درّه ناشناخته و مرموز مانده است که یکی از آن دو «قلعه عماده» است. این قلعه در نیم فرسنگی شمال شرق روستای «آل» بر روی کوهی بلند، اما مسطح قرار دارد. روستای «کارده» در مدخل درّه، و روستای «آل» حدود یک فرسنگ پس از آن واقع است. یکی - دو کیلومتر پس از روستای آل به طرف دژ کلات، درّه‌ای به سمت شرق و راست منشعب می‌شود. در حدود پنج کیلومتری درون همین درّه، کوه سترگ و کم‌نظیری واقع است که قلعه عماد را بر تارک خود دارد.

با این که از طریق آل هم می‌توان به قلعه عماد دسترسی پیدا کرد، اما راه اصلی قلعه مزبور از مدخل درّه کارده و طریق روستاهای خواجه سناباد (یا خواجه حسین آباد) و کلاته عربهاست. در این مسیر، که راه لشکرو بوده است، پس از عبور از خواجه سناباد یک درّه به نام «زوقره» (زوسیا) وجود دارد که چون تنگ است برای عبور لشکر مناسب نیست، لذا در مجاور آن ارتفاعاتی است که به «قد غلام‌کش» شهرت دارد و راه اصلی قلعه عماد محسوب می‌شود. در این مسیر و محاذی کلاته عربها، راه تردد به قلعه عماد «راه گاه» خوانده می‌شود، بعد به «چشمه خانی» می‌رسد و با گذر از یک درّه یا «بازه» به محلی منتهی می‌شود که اهالی از آن به عنوان «شارعسکر» یاد می‌کنند و در حقیقت «شارع عسکر» است.<sup>۱</sup>

آنچه گذشت، استراتژیک بودن مسیر قلعه عماد و عبور و مرور لشکرهای پیشین را از آن به نیکی می‌نمایاند. اهالی روستاهای آل، «سیج»، «پن منه» و «کلاته عربها» که در

۱- دسترسی به این اطلاعات محلی را مدیران دوست فاضل خود آقای سید محمود هاشمی از اهالی روستای «کلاته عربها» هستم، که ضمن تحریر رساله کارشناسی علوم اجتماعی خود در دانشگاه فردوسی و مذاکره با نگارنده، مطالب فوق را - به لطف و کرامت - در اختیار من گذاشت.

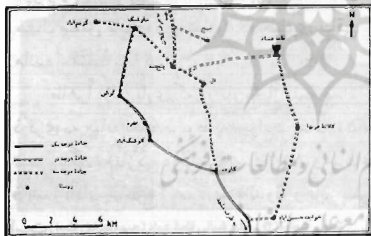
مجاورت قلعه عماد می‌زیبند آن را «قلعه ماد» و بعضی «مات» می‌خوانند. اما در متون از محل مزبور با نام «قلعه عماد» یاد شده است. در سفرنامه دوم ناصرالدین شاه (سال ۱۳۰۰ ق) آمده است: «قلعه عماد خیلی بنای محکمی است. دیوار قلعه را تماماً با آجر و ساروج ساخته‌اند و چند حوض از سنگ کنده‌اند، که در بهارها از آب باران پر می‌کرده و ذخیرهٔ سکنه آن‌جا بوده است».<sup>۱</sup>

در یک گزارش محلی هم که حدود سال ۱۳۰۰ قمری توسط حکام بلوکهای خراسان تهیه شده ذیل روستای «سیج» آمده است: «هوایش سرد ... و چهار طرف آن جبل و قلل است، به حدی است که رفتن به سراکوه آن‌جا خیلی صعب است. در سمت شرق [جنوب شرق] آن، در سرکوه قلعه بوده است که اسم آن را قلعه عماد نامیده‌اند و الحال علامتی از آن قلعه باقی است و راهی که به جهت رفتن آن‌جا ساخته بوده‌اند خراب است، به غیر طایفه مرگان (شکارچی) ممکن کسی نیست که برود».<sup>۲</sup>

صنیع‌الدوله هم که در سفر سال ۱۳۰۰ همراه ناصرالدین شاه بود، در مطلع‌الشمس از قلعه عماد ذیل سال ۸۵۲ یاد کرده است.<sup>۳</sup>



تصویر شماره (۱) نمای عمومی قلعه عماد



کروکی منطقه

باغچه شطرنجی ۱:۲۰۰۰۰۰ جهاد سازندگی

- ۱- ناصرالدین شاه قاجار، سفرنامه دوم خراسان ...، تهران، کاوش، ۱۳۶۳، ص ۱۴۸.
- ۲- اصل این گزارش در کتابخانه ملی ملک در تهران نگهداری می‌شود و کپی آن در مرکز خراسان‌شناسی است.
- ۳- صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه)، مطلع‌الشمس، تهران، پیشگام، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۲۸۷.

صعود بر کوهی که قلعه عماد بر روی آن قرار دارد حدود یک و نیم ساعت طول می کشد. کوه تنها از یک جانب دارای شیب تند و از دیگر جوانب تقریباً با دیواره‌های عمودی غیر قابل صعود است. همان جانب شیب دار هم چنان تند است که نفس راهیما را در میانه راه می گیرد. کوهی با چنین سترگی و تیزی، در بالا کاملاً هموار و یکدست با مسافتی نزدیک به سه هکتار است. گویا پیشترها در کمرکش کوه چشمه‌ای هم جریان داشته، که اکنون آخرین قطره‌های نم آن در حدود صدمتری زیر قلعه به چشم می خورد.



تصویر شماره (۲) - بخشی از دیواره جنوبی قلعه

زمانی که قلعه مسکونی بوده مخزن ذخیره آب یا آب انبار و سکونت‌گاههایی داشته، دیواری هم با طول بیش از یک کیلومتر بر گرداگرد آن کشیده بوده است. اما اکنون تنها دیوار سنگی گرد قلعه و بعضی برجهای آن، با چوبهای جنگلی اُرس که در دل دیوار کار گذاشته‌اند، باقی مانده است. از تأسیسات داخلی هم تنها نشان محل ذخیره آب و مقداری پی دیوار و آجر، به اضافه مقدار قابل ملاحظه‌ای سفال متعلق به روزگار تیموری و صفوی باقی مانده است.<sup>۱</sup>

ظاهراً اولین باری که در تاریخ از قلعه عماد

ذکری به میان آمده مربوط به حوادث سال ۸۵۲ یعنی زمانی است که شاهرخ فرزند تیمور لنگ به تازگی در گذشته (سال ۸۵۰) و میان فرزند او العَبیک (حاکم ماوراءالنهر) و فرزندان زادگان شاهرخ، یعنی علاءالدوله و بابر پسران بایسنغر ستیز و رقابت در گرفته است.

زمانی که العَبیک و پسرش عبداللطیف برای جنگ با علاءالدوله در سال ۸۵۲ به

۱- کمی از سفالهای پراکنده در بالای کوه و داخل قلعه عماد در سال ۱۳۷۴ شمسی توسط نگارنده جمع آوری شد و به رؤیت دوست باستان‌شناسم آقای رجبعلی لباف‌خانیکی (معاون پژوهشی میراث فرهنگی خراسان) رسید. تاریخ‌گذاری سفالها توسط ایشان صورت گرفت و به مخزن اسناد و اشیاء باستانی باغ آرامگاه فردوسی سپرده شد.

مشهد آمدند، پس از زیارت حرم رضوی ابتدا برای فتح قلعه عماد لشکر فرستادند. اما قلعه مزبور به سبب آن که «در غایت متانت بود و حصنی در نهایت حصانت داشت و ساکنان آن از غلغل مستبحان افلاک آگاه، و مقیمان آن همنشین آفتاب و ماه بودند» تسخیر نشد.

مؤلف مطلع السعدین در پی خبر فوق نوشته است: «میرزا علاءالدوله در زمان



تصویر شماره (۳) - یکی از دیوارهای قابل نفوذ قلعه عماد در جبهه شرقی، مجاور مدخل قلعه

حضرت خاقان سعید (شاهرخ) آن قلعه را عمارت فرمود و نقود و جواهر وافر و نفایس اجناس بی حد و قیاس به آنجا نقل کرده بود، به تخصیص در این ایام که عزم محاربه میرزاالغ بیگ نمود<sup>۱</sup>.

علی‌رغم قدرت بیشتر الغ بیگ نسبت به برادرزادگانش، علاءالدوله و بابر خراسان را به عموی خویش نسپردند و همچنان صاحب آن بودند. اما در همان سال ۸۵۲ بابر جای علاءالدوله را در خراسان گرفت و برادر تسلیم وی شد. با این همه قلعه عماد و گنجهای موجود آن همچنان در اختیار علاءالدوله بود، در نتیجه بابر با برادر راه معاشات می‌پیمود.



تصویر شماره (۴) - ضلع شمالی قلعه عماد (جبهه مدخل قلعه)

بابر آخر الامر در سال ۸۵۳ حيله گرانه حکومت «تون» را در جنوب خراسان به یکی از فرزندان علاءالدوله به نام ابراهیم بخشید؛ پدر هم مقدار قابل توجهی از ذخایر قلعه

۱- کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی، مطلع السعدین و مجمع البحرین، تصحیح محمدتقی لاهوری، تهران، چاپ سنگی، ۱۳۶۸ قمری، ج ۲، صص ۸-۹۴۷.

عماد را به فرزند نودولت خویش سپرد و او را راهی تون کرد، اما خیره کنندگی گنجها بیش از آن بود که بابر را وسوسه نکند، در نتیجه فرمود تا ابراهیم را در میانه راه تون غارت کنند و ثروت کلانش را به یغما ببرند.<sup>۱</sup> بابر بدین هم بسنده نکرد و علاءالدوله را ابتدا مجبوس ساخت، بعد هم قلعه عماد را در سال ۸۵۳ با حيله از قلعه بانان علاءالدوله گرفت و گنجهای نهفته در آن را متصرف شد.



تصویر شماره (۵) - بخشی از تأسیسات باقی مانده در قلعه



تصویر شماره (۶) - بخشی از برج و باروی قلعه در جبهه جنوبی

وقتی خبر گنج کلان و بادآورده مزبور از توس به هرات رسید چنان غلغله در دارالسلطنه انداخت که نگاهبانان میرزا علاءالدوله را از شرایط محافظت غافل ساخت، و او از حبس برون جست و گریخت.<sup>۲</sup>

هم‌زمان با سلطه بابر بر قلعه عماد، برادر او قطب‌الدین محمد نیز از غرب کشور به خراسان تاخت و بابر را در فرهاد گرد (نزدیک مشهد) شکست داد و متواری ساخت. بابر با توجه به امنیت استثنایی قلعه عماد تنها با هفت تن از یاران وفادار خویش بدان محل رخت کشید.<sup>۳</sup> از آن پس دیری نگذشت که با اتکا به

قلعه امن و پرثروت عماد توانست یاران متفرق خویش را گرد آورد و سپاهی قدرتمند فراهم نماید. طرفین سال بعد (۸۵۴) در محلی به نام «مشهد راز» که در کوههای میان

۲- همان، ص ۹۷۸.

۱- همان، ص ۹۶۸.

۳- همان، ص ۹۸۲.



توس و دشت خاوران واقع بود<sup>۱</sup> رود روی هم قرار گرفتند و پیروزی غیرمنتظره از آن بابر شد و خراسان به مرکزیت هرات به دست وی افتاد.<sup>۲</sup> کوتوال قلعه عماد در سال ۸۵۹ گروهی از سرداران مازندرانی اسیر را در آن محبوس ساخت، آنها هم شبی با بهره گیری از نارضایی برخی ساکنین قلعه در فرصتی مناسب داروغه آن را غافلگیر کردند و کشتند و خود صاحب آن شدند. چون صعب العبوری راه قلعه و برکشیدگیش بیش از آن بود که با زور فتح گردد بابر «صاحب اعظم خواجه عمادالدین استرآبادی» و داروغه مشهد «جلال الدین محمود» را به آنجا فرستاد تا مازندرانیان را با مصالحه و اदार به تسلیم نمایند.

مؤلف مطلع السعدین در چگونگی غلبه سرداران مازندرانی بر قلعه عماد نوشته است: کوتوال قلعه عماد که امیر باباحسن نام داشت<sup>۳</sup> «در ولایت مازندران چند سردار را که سر افته داشتند به دست آورده بعضی را به قتل رسانید و باقی را شست بریده در قلعه عماد محبوس گردانید. داروغه آنجا مقرر کرده بود که هر شب یکی از ساکنان قلعه، محبوسان را طعام داده محافظت نماید و اهل قلعه از این جهت به تنگ آمده بودند. شبی شخصی که محافظت محبوسان نوبت او بود؛ سخن عجز و در ماندگی خود با محبوسان گفت. ایشان او را گفتند گناه تست، اگر تو با ما یار شوی هیچ کس برابر تو نباشد. و سخن اتفاق و خروج در میان آورده، مصحف مجید حاضر ساختند و سوگند خورده، فی الحال بندها برگرفتند و تیغها کشیده بر سر داروغه رفتند. و او شب همه شراب خورده چون بخت بد در خواب غفلت غنوده بود، ناگاه از گفت و شنود این واقعه او را آگاه ساختند و او خود را به قفاه خانه در چهار دیواری انداخت. مازندرانیان به او رسیده و سر او را گوش تا گوش بریده، بعضی نوکران را که از ایشان بیمی بود به قتل رسانیدند و باقی را بیرون کرده قلعه را مضبوط گردانیدند.

چون میرزا ابوالقاسم بابر شرح واقعه شنید به غایت متغیر گردید؛ اما از کمال وقار

۱- همان، ص ۹۹۶، نیز بنگرید به دولتشاه سمرقندی، تذکره الشعرا، تصحیح ادوارد براون، به کوشش

محمدعباسی، تهران، بارانی، بی تاریخ، ص ۴۶۰.

۲- بنگرید به مطلع السعدین، ۲، ص ۹۹۶ تا ۱۰۰۲، و تذکره الشعرا، ص ۴۵۷ تا ۴۶۱.

۳- قاضی احمد بن محمد غفاری کاشانی، در تاریخ نگارستان، تصحیح آقامرغی مدرس گیلانی، تهران، حافظ، ۱۴۰۴ قمری، ص ۳۲۵، نام کوتوال قلعه عماد را در آن زمان «میر باباحسن» نوشته است.

زیادت التفات نمود و فرمود که کوتوال آنجا همانا با رعایا که در حوالی قلعه‌اند بدمعاشی کرده باشد، آه دل آن مظلومان او را گرفت. اکنون کسی می‌باید فرستاد و مازندرانیان را استمالت داد.

و بدین مهم صاحب اعظم خواجه عمادالدین استرآبادی متوجه شده و با مازندرانیان ملاقات کرد. و ایشان اظهار بندگی و فرمانبرداری نمودند، اما در کردار موافق نبودند: خوش وقت آن کسی که دلش با زبان یکی است. و چند ماه قلعه در تصرف ایشان بود. عاقبت عنایت حق تعالی آن مشکل آسان و آن عقده را حل ساخت و مازندرانیان مجروح و مطرود شده، قلعه عماد مفتوح گشت.

شرح این خبر... چون قلعه در قبضه اقتدار آن جماعت قرار یافت و استخلاص آن به انواع حیل: از عزاده و منجنیق و قرابقرا و ملجور و غیر آن، که در فتح قلاع به آن توسل نمایند در حین محال است، چشم روزگار بر راه انتظار بود که قوت دولت چه لطیفه سازد؟... جلال‌الدین محمود که داروغه مشهد بود با نوکران امیر باباحسین هم بدین امید و آرزوی این نوید به حوالی قلعه آمده بودند و به ساختن نردبان... و تدبیری اشتغال می‌نمودند. و کسی به قلعه فرستاده پیغام دادند که: اگر شما مایلید مناسب آن است که شرط و عهد کرده با یکدیگر سخن کنیم و اگر خلاف آن است جنگ را آماده باشید. مازندرانیان اظهار ایلی کرده، از طرفین به موعد معین به در قلعه آمدند. جلال‌الدین محمود و یک نوکر امیر باباحسین و دو مازندرانی نزدیک رسیدند و هرگونه سخن عهد و شرط در میان آوردند. مازندرانیان بر بلندی بودند و مردم این جانب در پستی، دست دراز کردند تا به دستور دست یکدیگر گرفته شرط و عهد مؤکد سازند. جلال‌الدین محمود و رفیق او دستهای مازندرانیان را محکم گرفته به قوت دولت نهیب دادند، چنان‌که بی‌اختیار پایین افتادند و در یکدیگر آویختند، نوکران این جانب به مدد رسیدند و هر دو مازندرانی را به قتل آوردند و سر ایشان را به پایه سریر اعلی فرستادند. اما باقی مازندرانیان همچنان در قلعه شیوه عصیان می‌ورزیدند.

پیش از این واقعه، اهل قلعه چند خروار روغن به ظلم گرفته به قلعه درآورده بودند و غلامی با الاغان که روغن بار داشتند در قلعه می‌بود. در وقتی که غلام و الاغان را از قلعه بیرون می‌کردند آهنگری که از بدمعاشی مازندرانیان به تنگ آمده بود با غلام گفت



که: در فلان برج محلی است که به ده روز سوراخ می شود و حالا هفت روز است که من آن جا کار می کنم. باید که با بیرونیان گویی که منتظر باشند، که چون سه روز گذرد شب چراغ خواهد نمود. و چون چراغ نماید بی دغدغه به پای قلعه آیند و آن مقدار که خواهند برآیند.

غلام بیرونیان را اعلام کرد و ایشان روز شمرده، شب سیم ... از موضع معهود چراغ موعود ... برآمد و شب ظلمت سرای محنت یکبارگی سرآمد:

صبح امید که بُد معتكف پرده غیب

گو بیرون آی که کار شب تار آخر شد



تصویر شماره (۷) - بقایای یک مغزن آب



تصویر شماره (۸) - بقایای یک پناهگاه یا مسکن در سطح قلعه

جماعتی که چشم انتظار داشتند نردبانها نهاده چون دعای مستجاب عزم عالم بالا کردند و از قلعه کمندها فرو گذاشتند، قرب صد کس را برآوردند. مازندرانیان واقف شده بعضی به کمند خود را انداخته جان به تک پا بیرون بردند و باقی را به تیغ قهر گذرانیده سرها به ولایات فرستادند. و میرزا ابوالقاسم بابر از استماع این خبر انبساط نمود و منصب کوتوالی به دستور معهود به جانب امیر باباحسین تفویض فرمود و انواع رعایت و عنایت نسبت با جلال الدین محمود بذل نمود و به احسان و تحسین دلش شاد کرد.<sup>۱</sup>

\*\*\*

بابر پسر بایسنقر عاقبت در سال ۸۶۱ در مشهد درگذشت و فرزندش به جای او نشست. کمی بعد حاکم ماوراءالنهر، یعنی ابوسعید که از نوه‌های میرانشاه پسر تیمور بود، حاکم بلاننازع خراسان و ایران شرقی شد. یکی از اولین اقدامات ابوسعید در خراسان کوشش برای فتح و تصرف قلعه عماد بود، چراکه آن قلعه به منزله پایگاهی امن در دل قلمرو اصلی وی به حساب می‌آمد و پس از هر شکستی همچنان در دست قلعه‌بانان پیشین باقی می‌ماند، یا به قول مورخان «حصنی بود که باره آن در رفعت از ایوان کیوان گذشته و دیده انجم افلاک در مشاهده آن خیره و حیران گشته بود؛ و کوهی راسخ در کمال رفعت و متانت، و سپهری شامخ در غایت مناعت و حصانت» داشت.<sup>۱</sup>

مورخ فوق یادآور شده است که قلعه عماد را علاءالدوله «عمارت و مرمت فرموده و خزاین و دفاین خویش به آن جا نقل نموده» بود.<sup>۲</sup> از این جمله به طور قطع بر نمی‌آید که آن قلعه را اولین بار علاءالدوله ساخته باشد، بلکه می‌توان چنین نیز استنباط کرد که قلعه از پیش وجود داشته و علاءالدوله آن را مرمت و عمارت کرده است.

در یکی از نسخ تذکره مجالس النفاثس ذیل احوال «مولانا قاضی عبدالوهاب مشهدی»، که در زمان نوجوانی امیر علی شیر (۸۸۴-۹۰۶) می‌زیسته، آمده است: «مولانا مردی دانشمند و ذوفنون بود و قاضی شهر مشهد مقدس بود که در فن انشاء نظیر نداشت. و در کتابه قلعه عماد آیت ارم ذات العمدات التي لم یخلق مثلها فی البلاد رانوشته است».<sup>۳</sup> این جمله می‌رساند که قلعه عماد کتیبه‌ای داشته و شاید نام عماد هم برگرفته از عبارت «ارم ذات العمدات» بوده باشد.

در تاریخ نگارستان هم آمده است که پس از مرگ بابر چند تن دعوی خودسری و امیری داشتند، از جمله «میربابا حسن» قلعه عماد را داشت.<sup>۴</sup> به هر روی، سلطان ابوسعید قلعه عماد را گرفت و در اواسط شوال سال ۸۶۳ فرمان داد تا آن را «ویران ساخته از بنیاد براندازند و برج و باره آن را چون قصر آرزوی دشمنان ویران سازند».<sup>۵</sup> علی‌رغم ویرانی

۱- همان، ص ۱۲۰۹

۲- امیر علی شیر نوایی، مجالس النفاثس، به کوشش علی‌اصغر حکمت، تهران، منوچهری، ۱۳۶۳، ص ۲۶. اما در بخش دوم همان کتاب که ترجمه دیگری از مجالس النفاثس است چنین آمده است: «در کتابت قورغانی - عماد قورغانی - این آیه کریمه نوشته که...» (ص ۲۰۱).

۳- تاریخ نگارستان، ص ۳۴۵

۴- مطلع السعدین، ۲، ص ۱۲۱۰.

کلی قلعه عماد به دستور سلطان ابوسعید، گویا موعیت استثنایی این دژ و رفعت و عدم امکان دست‌یابی به آن همچنان مورد توجه حکام بوده، در نتیجه مجدداً رو به آبادانی گذاشته است.

پس از آن که ابو سعید در سال ۸۷۳ در غرب کشور مغلوب ترکمانان آق‌قویونلو گردید و کشته شد، ترکمانان مزبور متوجه خراسان شدند و با حمایت از امیرزاده تیموری بانام «میرزا محمد یادگار» (فرزند محمدبن بایسنغر) توس را متصرف شدند. ایشان در ماه محرم سال ۸۷۵ در محلی النگ رادکان به نام «میرزا یادگار نقاره شادیانه زدند و خطبه سلطنت خواندند»<sup>۱</sup> از آن پس میرزا یادگار به هرات رفت اما «خلیل سلطان» (فرزند اوزون حسن آق‌قویونلو) در توس و مشهد ماند و قلعه عماد را هم به چنگ آورد.<sup>۲</sup> کمی پس از آن نیز سلطان حسین بایقرا بر میرزا یادگار غلبه کرد و ترکمانان را از خراسان و توس بیرون راند (سال ۸۷۵) و سلطنت درازمدت خویش را آغاز نمود.

گویا در زمان سلطنت حسین بایقرا (۸۷۵ تا ۹۱۱) نیز قلعه عماد همچنان آباد و در اختیار عمال وی بوده است؛ اما خبری از آن در متون تاریخی درج نشده، الا آن که در زمان برافتادن تیموریان و حمله قوم ازبک به خراسان و توس بار دیگر از این قلعه سخن به میان آمده است. در سال ۹۱۴ که ازبکها مشهد را تصرف کردند، دژ تاریخی کلات همچنان در دست بقایای تیموریان بود اما قلعه بان آن دژ در پایان همان سال کلات را رها کرد و به قلعه عماد گریخت.<sup>۳</sup>



هم‌زمان با حضور قوم ازبک در خراسان، صفویه نیز از غرب ایران سربرآوردند و شاه اسماعیل صفوی با شکست شیبک خان ازبک به سال ۹۱۶ در حدود مرو، تاریخ ایران و خراسان را رقمی نو زد. از آن پس گرچه قلعه عماد عمدتاً در دست صفویه بود اما تا حدود صد سال بعد خبر چندانی از آن نیست. آن‌گاه هم که در زمان شاه عباس

۲- همان، ص ۱۲۲۰.

۱- همان، ص ۱۴۱۵.

۳- فضل‌الله بن روزبهان خنجی، مهمان‌نامه بخارا، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنگاه ترجمه، ۱۳۵۵، ص ۲۷۷.

صفوی (۹۹۶ تا ۱۰۳۸) باری از قلعه عماد ذکر می‌کند که در میان آمده معلوم نیست که در مزبور آباد بوده است یا ویران؟ تنها نوشته‌اند که شاه عباس هنگام سفر پیاده خود به مشهد (سال ۱۰۱۰ ه.ق) و توقف سه ماهه در این شهر، باری هم در آستانه بهار و نوروز برای شکار به پیرامون قلعه عماد رفته است.<sup>۱</sup>

بنابر آنچه گذشت، قلعه عماد دست کم حدود دو قرن یعنی از نیمه قرن نهم (۸۵۲) تا نیمه اول قرن یازدهم (۱۰۱۰) تاریخ ساز و بحث انگیز بوده است. سفالهای موجود بر روی قلعه نیز حکایت از حیات آن در روزگار تیموری و صفوی دارد.<sup>۲</sup> با این همه، بعید است که محل این دژ پیش از عهد تیموریان جلب توجه نکرده و مورد استفاده حکام و یاغیان قرار نگرفته باشد.

وضعیت استثنایی قلعه عماد و تأسیسات و «نامجاها»ی اطراف آن به وضوح می‌نمایند که آن محل و حدود از دیرباز شناخته بوده و جایگاهی مهم و نظامی تلقی می‌شده و کراراً مورد استفاده حکام یا یاغیان قرار می‌گرفته است. در مجاورت قلعه عماد دو قلعه با نامهای «قدر قلعه‌سی» (قلعه قلندر) و «قلعه یاغیان» وجود دارد. قلندر قلعه‌سی در مسیر کلاته عربها به قلعه عماد پس از «شارع عسکر» و قبل از قلعه عماد واقع است. قلعه یاغیان هم در مسیر اصلی پای کوه به بالای قلعه عماد در یال یک تپه قرار داشته، که کمی پس از آن «تپه چشمه» یا تنها چشمه‌ی مورد استفاده قلعیان واقع بوده است. اکنون از قلعه یاغیان تنها اثر آن به همراه چند گور برجاست.

در پای قلعه عماد (جانب شرقی) نیز غاری درسته بوده که چند سال پیش توسط اهالی کلاته عربها کشف شده است. یکی دیگر از مکانهای مهم مجاور قلعه عماد جایی است به نام «حمام دره» که وجه تسمیه آن برآمده از وجود چند حمام در آن محل است. این حمامها که از چشمه‌ای در همان نزدیکی تغذیه می‌شده قطعاً مورد استفاده ساکنان قلعه عماد قرار می‌گرفته است. مصالح ساختمانی حمامهای مزبور عموماً از آجر بوده، لذا اهالی کلاته عربها اولین حمام خزینه روستای خویش را با همان آجرها ساخته‌اند.<sup>۳</sup>

۱- ملاجلال منجم یزدی، تاریخ عباسی (روزنامه ملاجلال)، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، تهران، وحید، ۱۳۶۶، ص ۲۱۹. البته در متن چاپی تاریخ عباسی «قلعه عمار» آمده که قطعاً غلط تحریری است.

۲- بنگرید به توضیح صفحه ۱۲۸.

۳- این اطلاعات محلی را نیز آقای سید محمود هاشمی در اختیار نگارنده گذاشته است.

## قلعه آل

گرچه از قلعه عماد در متون سده‌های قبل از نه ظاهراً خبری نیست اما از روستای مجاور آن «آل» اخبار جالب توجه و مهمی در دست است. به دعوی فردوسی، وقتی یزدگرد سوم از سپاه اعراب شکست خورد و قصد پناهندگی به کنارنگ توس را داشت به وی نوشت:

کنون ما به دستوری رهنمای	همه پهلوانان پاکیزه رای
به سوی خراسان نهادیم روی	بر مرزبانان دیهیم جوی
ببینم تا گردش روزگار	چه گوید بدین رای ناستوار
کنون کشمگان پور آن رزمخواه	بر ما بیامد بدین بارگاه
بگفت آنچه آمد زشایستگی	هم از بندگی هم زبایستگی
شنیدیم زین مرزها هرچه گفت	بلندی و پستی و غار و نهفت
دژ گتبدین کوه تا خرمنه	دگر لاژوردین زبهر بُته
زهرگونه بنمود آن دل‌گیسل	زخویی نمود آنچه بودش به دل

در شاهنامه چاپ مسکو، که ابیات فوق از آن نقل شد؛ ضبطهای سایر نسخ از آخرین بیت را چنین ذکر کرده‌اند:

- چو باد و خو تحمو و مرز شکل
- حوال و نحمو رخش مردی شکل
- جوال و تمور و چو مردی شکل
- حوال و چو تخمورم و دو شکل<sup>۱</sup>

اما در شاهنامه تصحیح دکتر سیاقی بیت مزبور چنین آمده است:

چو آل و چو فخرم و چون دشتگل زخویی نمود آنچه بودش به دل<sup>۲</sup>  
«ولف» و لغت‌نامه دهخدا همین ضبط را پذیرفته و «آل» را نام قلعه‌ای به

۱- فردوسی، شاهنامه، چاپ مسکو، افست تهران، ج ۹، ص ۳۴۲.

۲- فردوسی، شاهنامه، تصحیح سیدمحمد دبیرسیاقی، تهران، مطبوعاتی علمی، ۱۳۲۴، ج ۵، ص ۲۵۷۶ (بیت ۲۳۰).

خراسان» (دهخدا) و یا «محلّی محکم در خراسان» (ولف) دانسته‌اند.<sup>۱</sup> تنها شاهد شعری لغت‌نامه دربارهٔ آل هم بیت مزبور است. چون در حال حاضر در خراسان و توس تنها یک روستای «آل» وجود دارد<sup>۲</sup> که مورد بحث ماست، در نتیجه آل توس همان دژی دانسته شده که یزدگرد سوم در نامهٔ خویش به کنارنگ از آن یاد کرده است.

«حافظ ابرو» مورخ مشهور

عصر تیموری در جغرافیای

تاریخی خراسان، ذیل «بلوک

رزان رود توس، دربارهٔ قریهٔ آل

نوشته است: «قلعهٔ آل را سید

خواجه ساخته بود، به وقتی که با

حضرت سلطنت شعاری ...

یاغی گشته بود».<sup>۳</sup> غرض از

حضرت سلطنت شعاری در

سخن حافظ ابرو «شاهرخ

تیموری» است (۸۰۷ تا ۸۵۰) و



تصویر شماره (۹) - محل قدیمی قلعه آل

منظور از «سیدخواجه» یکی از سرداران و والیان مشهور روزگار تیموری است که در سال ۸۰۷ توسط شاهرخ به حکومت ولایت توس گماشته شده اما در سر داشت که در برابر مخدوم خود طغیان ورزد. در نتیجه ساختن قلعهٔ آل توسط او در آن زمان (۸۰۷-۸۰۹) به منزلهٔ نوعی تدارک قیام علیه شاهرخ و مقابلهٔ نظامی در برابر وی بود.<sup>۴</sup>

آبادی کنونی «آل» واقع در حدود ۴۶ کیلومتری شمال شهر مشهد، در درّهٔ کارده،

۱- لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل «آل»، و «ولف» به نقل از دکتر رضازاده شفق، فرهنگ شاهنامه، ذیل «آل».

۲- بنگرید به دکتر مفخم پایان، فرهنگ آبادیهای ایران، و دکتر محمدحسین پاپلی‌یزدی، فرهنگ آبادیها و مکانهای مذهبی ایران، ذیل «آل».

۳- حافظ ابرو، جغرافیای تاریخی خراسان، تصحیح دکتر غلامرضا وهرام، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۰، ص ۵۹.

۴- برای شرح حال امیر سیدخواجه و سرکشی وی در سال ۸۰۹ بنگرید به حافظ ابرو، زبدهٔ التواریخ، تصحیح سیدکمال حاج سیدجوادی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۰۶ - ۱۳۹؛ مطلع‌السعدین، ج ۲، ص ۶۳، و مهدی سیدی، کتاب پاژ، زیر نظر دکتر محمدجعفر یاحقی، مشهد، شمارهٔ ۱۳، ص ۸۹.



آبادی نوساز و در بدو امر غیر راهبردی است. اما این آبادی در سینه کش کوهی قرار دارد که مشرف بر رودخانه و درّه است. کوه مزبور از وضعیتی کاملاً ویژه و حایز اهمیت برخوردار است. قلعه قدیمی آل بر روی همین کوه قرار داشته و کاملاً بر گذرگاه کارده - کلات مشرف بوده است. درّه کارده در محل آل و کوه مزبور به گونه‌ای است که اولاً تنگه مانند و محدود به دو دیواره بلند غیر قابل نفوذ است؛ ثانیاً با پیچی نیم دایره‌ای کوه را دور می‌زند. در نتیجه قلعه آل قدیم در محلی کاملاً استثنایی واقع بوده و گذرگاه مزبور را بی‌چون و چرا زیر نظر داشته است. این وضعیت سوق الجیشی به اضافه آب فراوان، خصوصاً وجود چشمه‌ای گوارا و پرآب در همان مجاورت کوه ظاهراً سبب شده که محل مزبور از سپیده دم تاریخ تا عصر ما مورد توجه باشندگان این خطه قرار گیرد و به عنوان نقطه‌ای راهبردی مورد استفاده واقع شود. وجود خرابه‌های قلعه‌ای نظامی بر روی کوه، همراه با سفالهایی متعلق به آغاز دوره تاریخی ایران، خصوصاً زمان پارتها و اشکانیان تا روزگار ایلخانان و تیموریان نیز مؤید قدمت آل است.<sup>۱</sup>

\*\*\*



تصویر شماره (۱۰) - نمای روستای کنونی آل از بالای قلعه

با توجه به آنچه گذشت، دعوی فردوسی توسی مبنی بر قصد پناهندگی یزدگرد سوم ساسانی به قلعه آل، همچنین خیر تاریخی حافظ ابرو مشعر بر احداث قلعه آل در اوایل سده نهم توسط امیر سیدخواجه به قصد طغیان در برابر شاهرخ، چندان نامربوط نیست و حکایت از آشنایی ایرانیان با محل راهبردی آل از دیرباز تا کنون دارد و باید کاملاً به جد گرفته شود.

۱- تاریخ‌گذاری سفالهای پراکنده در قلعه آل، توسط دوست باستان‌شناس نگارنده و مدیر گروه تاریخ تمدن و باستان‌شناسی مرکز خراسان‌شناسی آقای رجبعلی لباف خانیکی، در تیرماه سال ۱۳۷۸ که به اتفاق از قلعه آل بازدید کردیم، انجام شد.

اهالی روستای آل قلعه قدیمی آبادی خویش را محل استقرار «کی قباد» می خوانند. از اخبار پیشین نیز چنین برمی آید که این دعوی تازگی ندارد و دست کم از صد سال پیش مطرح بوده است. ناصرالدین شاه قاجار در سفرنامه دوم خراسان خود به سال ۱۳۰۰ قمری ذیل آل (از بلوک چولایی خانه) نوشته است: «آل مشهور به آل الوند، که در قلعه قدیمی آن کی قباد منزوی بوده است».<sup>۱</sup> میرزا حسین خان سپهسالار نیز که در همان حدود (سال ۱۲۹۸ قمری) از دره‌ی کارده و آل عبور کرده آن قلعه را «آل البرز» نامیده و افزوده است که «این کوه را هم به آن مناسبت البرز نامند».<sup>۲</sup>



اهمیت، قدمت و مجاورت قلعه آل با قلعه عماد ما را واداشت تا ضمن معرفی دژ عماد از قلعه آل هم یاد کنیم. آنچه از این همه برمی آید نکات زیر است:

- «قلعه ماد» یا «مات» توس همان «قلعه عماد» تاریخی عهد تیموری و صفوی است.
- مجاورت قلعه‌های عماد و آل، تاریخ و شناخت این دو دژ را با هم پیوند می دهد.
- به رغم آن همه شهرت و جایگاه مهمی که قلاع مزبور در متون تاریخی و ادبی ایران داشته اند، متأسفانه چنان که باید شناخته و معرفی نشده اند.

- با توجه به وضعیت جدید کشورهای موجود در خراسان بزرگ، و تعلق متون تاریخی - ادبی دوره اسلامی ایران به همه مردم این کشورها، خصوصاً محققان و فرهیختگان ایران، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، افغانستان و حتی پاکستان و هند و قرقیزستان و قزاقستان، که عموماً منابع این دوره را از خود می دانند و به مطالعه آنها می پردازند، پرتوافکنی بر زوایای تاریک این قلمرو ضرورتی است عاجل، که ایرانیان بیش از دیگران موظف به گره گشایی در این باره اند.

امید که این وجیزه یکی از همان پرتوافکنیهای هرچند اندک بر عرصه فرهنگ و تاریخ این خطه باشد.

۱- سفرنامه دوم خراسان، ص ۱۴۶ - ۱۵۰.

۲- سپهسالار، «دو سفرنامه کلات»، فرهنگ ایران زمین، زیر نظر ایرج افشار، تهران، ج ۲۵، ص ۱۷۰.